

متن پرسش

سلام علیکم: گاه در خلوت خودم با کانت، هیوم و مخصوصا دکارت حرف می‌زنم و می‌گویم این چه کار بود که تو کردی؟ می‌بینی وضعیت امروز ما و دیگران را؟ در بن بست‌ی قرار داریم که یا باید در حباب تحجر خود را سرگرم کنیم یا در بی‌خردی توسعه‌یافتگی و نیافتگی. درد درد عجیبی است، با من سخن بگو دوکوهه‌ی آوینی را که می‌بینم، حس می‌کنم من همان دوکوهه‌ی دردمندم و آوینی با من است که می‌گوید می‌دانم که چه می‌کشی دوکوهه. ولی افسوس که این‌گونه نیست و حقیقت و واقعیت هر دو حکایتی دیگر دارند و خیال خوش من تنها سازنده و پردازنده‌ی این‌هاست. می‌دانم که تنها راه برون‌رفت، جهان انقلاب اسلامی است اما پای حرکت نیست. ظلمت دوران و سنگینی این سیئه تاریخی بقدری است که کمر ما را شکسته و اراده و روح و روان ما را تحت تاثیر قرار داده است. رویمان به سمت انقلاب است ولی کج دار و مریض. گاه‌ها هم که به دلایل مختلف و البته برخلاف میل باطنی رویمان برمی‌گردد می‌بینیم که سخت ضربه می‌خوریم ولی انگار چاره‌ای نیست. انگار رو برگرداندن‌ها جبری شده. سوال من این است که چکار کنیم؟ نه می‌توان انقلابی نبود و نه با این انقلابی بودن ما می‌شود انقلابی بود. بی‌انقلاب هیچ‌ایم و این انقلابی بودن ما هم فرقی با بی‌انقلاب بودن ندارد. دل می‌خواهد شب و روزش با خمینی و خامنه‌ای ورق بخورد ولی انگار دست منحوسی مانع است. دل که هیچ، عقل هم فهمیده و رام شده ولی اشکال را نمی‌دانم که کجاست. مسئله و مشکل انقلاب نیست؛ مشکل رابطه من و ما و انقلاب است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: الحمدلله که چنین روحی شما را نسبت به انقلاب اسلامی در بر گرفته است. شاید رجوع به فیلسوفان غربی با چنین روحیه‌ای کمک کند تا در فهم تاریخی خود جدی‌تر باشید. عنایت داشته باشید که انقلاب اسلامی به عنوان یک رخداد تاریخی به آن صورت نیست که شما بخواهید آن را بیابید، بلکه باید روح خود را آماده کنید تا شما را در بر بگیرد مثل این‌که آماده می‌شوید تا شب قدر بر شما احاطه یابد. موفق باشید